

ابجد، هوز...

- ۳ -

ملاحمد نراقی از اعظم علماء امامیه که در سال ۱۲۴۵ هجری قمری وفات نموده است در کتاب الخزاین ۱ خود در خصوص حروف و ابجد و هوز مطالب بسیار دانشینی دارد که ما درین جا تنها به نقل قسمتی از آن قناعت خواهیم کرد .

نراقی میگوید حروف بیست و هشت گانه ابجد بر سه قسم است بقرار ذیل :

۱ - حروف مسروری و آن دو حرفی بود مثل با و تاو غیره که مجموع آن دوازده حرف است .
۲ - حروف ملفوظی که سه حرفی بود که آخرش مانند حرف اول نباشد مثل جیم و دال و غیره و مجموع آن سیزده حرف است .

۳ - حروف ملبوبی (یا مکتوبی) که سه حرفی است ولی حرف آخرش حرف اول است مثل میم و نون و واو که سه حرف بیشتر نیست .

باید دانست که مثاله سبزواری در حاشیه منطق منظومه‌ای دارد و در آن جا حروف ملبوبی را

بجای حروف مسروری و حروف مسروری را بجای ملبوبی داشته است و هکذا در فایده سوم از مقدمه

« برهان قاطع » نیز آنچه درین خصوص مذکور است مطابق است با آنچه نراقی آورده است . ۲ .

نراقی در جای دیگر حروف را بدو قسمت تقسیم می کند حرف زیر (ضم اول و دوم) و به بیانات . زیر حرف اول و بیانات حروف دیگر حروف ملفوظ است مثلاً در حرف جیم ، ج زبر است و یا و میم بیانات . و باز در جای دیگر در باب حروف چنین گوید :

« بدانکه حروف ابجد که آنها را شرقیه نیز گویند بیست و هشت است هفت آتشی است و

هفت بادی و هفت آبی و هفت خاکی و هر حرفی بمزاج عنصریست که منسوب به آنست و ضابطه آنست

که حروف ابجد را بترتیب چهار چهار بگیرند و اول را آتشی و دومی را بادی و سوم را آبی و چهارم،

را خاکی حساب کنند . . . و حروف آتشی « ا ه ط م ف شد » است و حروف هوائی « بوینصتض » و حروف

آبی « جز کسفتنظ » و حروف خاکی « دحلعر خغ » .

اعراب حروف ناری فتح است و هوائی جزم و آبی ضم و خاکی کسر و ضمناً طبع هر حرفی

موافق با عنصریست که بآن منسوبست مثلاً « ا » حار و « ب » حار و مرطوب است ۳ .

۱ - بتحقیق و تصحیح و تعلیق حسن زاده آملی و علی اکبر غفاری . چاپ طهران ، ۱۳۸۰

۲ - « کتاب الخزائن » ، صفحه ۹۱ و ۹۲ و حاشیه ۹۲ .

۳ - شاعر معروف فرانسوی رامبو (۱۸۵۴ . ۱۸۹۱ میلادی) که از سن هفده سجدده سالگی

در اشعارش آثار بیوغ ساطع بود شعری دارد که مشهور است و در آنجا برای هر یک از حروف مصونه

(وویل) رنگی قائل شده است و عجب است که علمای خودمائی قرنهای پیش از او نه تنها برای تعداد

قلیلی از حروف الفبا بلکه برای تمام آنها این همه صفات و خواص یافته اند چنانکه در ضمن مندرجات

همین مقاله دیده میشود .

نکته لطیف آنکه تمام حروف الفبا در دو آیه از آیات قرآن مجید جمع آمده است یعنی اول در سوره العنقرن « ثم انزل علیکم من بعدالقم » و دوم در سوره الفتح « محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار » .

و باز در جای دیگر حروف را بر سه قسمت کرده اند که عبارت است از لفظیه و فکریه و رقمیه یعنی حروفی که بوسیله لفظ بتلفظ آید و حروفی که بنویسند و حروفی که متصوره در نفس است و آنها را حروف علویه نیز گویند .

و نیز باید دانست که حروف را بطور دیگری نیز تقسیم کرده اند بدین معنی که بعضی از آن را روحانی و دستانای را جسمانی و عدای را نهاری و عدۀ دیگری را لیلی دانسته و گفته اند که حروف روحانی همان حروفی است که آنها را نورانی نیز میخوانند و در این عبارت « سراط علی حق نمسکه » جمع است و حروف جسمانی را ظلمانی نیز گویند در حالی که حروف نهاری همان حروفی است که تعلق بکواکب نهاری یعنی زحل و مشتری و شمس و عطارد دارد در حال طلوع در صورتیکه حروف لیلی تعلق بکواکب لیلی دارند یعنی زهره و مریخ و قمر و عطارد در حال غروب و از این قرار هر کوکبی را حروفی است به ترتیب ذیل :

برای زحل حروف ص ، ت ، ض ، ق ، ت ، ط .

« مشتری » ر ، خ ، ذ ، غ ، ف ، ش .

« شمس » ط ، م ، ف .

« قمر » ذ ، خ ، ل .

« عطارد » د ، ی ، ص ، ج ، ز ، ک .

« مریخ » ل ، ع ، ر ، ا ، ه ، ط .

« زهره » ب ، و ، ی ، ک ، س ، ق .

براقی در جای دیگر میفرماید: بدانکه از حروف بیست و هشتگانه هر چهار حرف تعلق بکوکبی دارد باین نحو که از ابجد مشرقی ۲ چهار حرف اول از زحل است و چهار حرف بعد از مشتری و چهار حرف بعد از آن از مریخ و هکذا هر چهار حرف تعلق بکوکبی دارد و چهار حرف آخر از آن قمر است و بر وایت دیگری نون و خاء و دال و عین منسوب است به زحل، و ظاء و قاف و کاف و ضاد به مشتری، و الف و ثاء و میم و راء به مریخ ، حا و ها و عین و با به شمس، و شین و واو و طا و ظا به زهره و با و صاد و ثا و ذال به عطارد و جیم و لام و سین و قا به قمر . و از آن جایی که بزعم اراقی و علمای دیگری که با او همفکر و هم عقیده اند هر برجی دارای عونی است (یعنی ملکی که موکل آن برجست) پس عامل حروف باید ببینند هر حرفی بکدام برج منسوب است و بآن ملک توسل جویند و نام وی بتعظیم ببرد و از وی استعانت جویند .

براقی اسامی این ملائکه را داده است بقرار ذیل :

برای میزان ، سهرائیل

« عقرب ، صرصائیل

« قوس ، سربطائیل

برای حمل ، شراحیل ،

« ثور ، عزرائیل

« جوزا ، اسرافیل

- » سرطان ، نهفائیل
 » جدی ، شمکائیل
 » فرفائیل
 » دلو ، مهکائیل
 » سنبله ، شهکیل
 » حوت ، قفبائیل

ممانین ارواح کواکب سبعة سیاره نیز هفت ملك مقرب هستند از قرار ذیل :

- » مشتری » سمکائیل (یا بروایت دیگریمحائیل) .
 » مریخ » کاکائیل .
 » شمس » صاصائیل .
 » زهره » سید بائیل .
 » عطارد » شیخائیل .
 » قمر » اسمائیل (یا اسماعیل) .

و همچنین هر يك از حروف الفباییز ملك وعوی دارد واستمداد ازیشان نیز شرطست، واسماء آنها ازاین قرار است (به ترتیب حروف ' ابجد هوز) :

- | | |
|----------------------------|--------------------------------|
| ا = اسرافیل | س = همراکیل |
| ب = جبرائیل | ع = لوقائیل (یا لومائیل) |
| ج = کلکائیل (یا عینائیل) | ف = سرماکیل (یا حقیقائیل) |
| د = اهرائیل | ص = اهجمکائیل |
| ه = روزبائیل | ق = عطرائیل |
| و = رفیتمائیل | ر = اهوکیل |
| ز = سرفائیل (یا شمائیل) | ث = همراطیل (یا جبرئیل) |
| ح = بتکائیل | ت = عزرائیل |
| ط = اسمائیل (یا اسماعیل) | ث = میکائیل (یا مرقیائیل) |
| ی = نشراکیطائیل | خ = مهمیکائیل (یا دو قیائیل) |
| ک = جزو رائیل | ذ = ازدائیل |
| ل = طاطائیل | س = عطکائیل |
| م = رومائیل | ظ = لوظائیل (یا میکائیل) |
| ن = جولائیل | غ = لوخائیل |

« پس عامل حرف باید نظر کند که حرف معمول تعلق بکدام کوکب دارد و از ملك آن کوکب بخصوص استعانت جوید » .

از طرف دیگر چون حروف الفبا بیست و هشت است و منازل قمر هم بیست و هشت است پس هر حرفی را منزلیست و در سعادت و یا نحوست تابع آن منزلست و چون بروج دوازده است پس بهر برجی دو حرف و يك ثلث حرف تعلق می گیرد و حرف هر برجی بر طبیعت و سعادت و نحوست آن برج خواهد بود . تراقی برای نشان دادن این خاصیت ها در کتاب خود جدول هائی آورده است که ترسیم تصویر آنها در این جا موجب درازی کلام گردد .

وانگهی هر حرفی از حروف ابجد را بروزی از روزهای ماه نسبت داده اند باین ترتیب که «ا» روز اولست و «ب» روز دوم و «ج» روز سوم و «د» روز چهارم و همچنین تا «غ» که روز بیست و هشتم می‌شود.^۱

اراقی بر خلاف آنچه در طی همین مقاله در باب «لا» (لام الف لا) مذکور گردیده متقدم است که این حرف واحد نیست و درین باب میگوید «سبب اینکه لام الف لا را در حروف تهجی زیاد نموده‌اند آنست که حرکت داخل آن نمی‌شود و آنچه در اول هر حرف مذکور است همزه است نه الف پس لابد است در ذکر الف از وصل آن بحرفی دیگر و اختیار لام را نموده اند بجهت شدت مناسبتی که میان او و الف است بجهت آنکه هر يك دل دیگر هستند.^۲

باید دانست که تقسیمهای دیگری نیز برای حروف فائل شده اند که از آن جمله است: صامتة، مهمله، ناطقه و منطوقه و با بمناسبت جهات اربعه: حروف ناریه را منسوب به شرق، حروف هوایی را منسوب به غرب، حروف مائی را منسوب به شمال و حروف ترابی را منسوب به جنوب دانسته‌اند.^۳

* * *

اکنون به بینیم علماء متأخرین دربارهٔ ابجد و هوز چه عقیده و نظری داشته و دارند.

اراقی میفرماید «بدانکه حروف بر دو قسم است مفرد و مزدوج. مفرد عبارتست از ابجد مشهور و مزدوج عبارت است از الفبائی که بترتیب امت (یعنی الف، با، تا، ثا، الخ) تعلیم اطفال می‌نمایند و این هر دو را شرقیه نامند. اولی را مفرد شرقیه و ثانی را مزدوج شرقیه.^۴ ابجد نیز بر دو قسم است: اول ابجد شرقی و ابجد غربی. ابجد شرقی همان ابجد مشهور است در صورتی که در ابجد غربی صاد را ۶۰ و ضاد را ۹۰ سین و سین را ۳۰۰ و طاء را ۸۰۰ و غین را ۹۰۰ و شین را ۱۰۰۰ گیرند (باقی حروف مانند ابجد شرقی است). پس از بنقرار ابجد غربی بدین قرار می‌شود: ابجد، هوز، حطی، کلمن، صمغض، قرست، نغذ، طغش.

و ایضاً ابجد را دو قسمت است یکی ابجد کبیر که همان ابجد مشهور است و دیگر ابجد صغیر که آن را فواصل الدور نیز خوانند و آن باین طریقست که هر حرفی که از ۱۲ زیادتر باشد ۱۲ را از آن می‌افکنند و آنچه باقی ماند آن را حساب کنند و هر چه از ۶۰ زیاد باشد ۶۰ را از آن می‌افکنند و باقی حساب می‌کنند و از يك تاده بر حال خود باقی میماند و ۶۰ ساقط است.^۵ بدانکه دو ابجد دیگر نیز هست که یکی را ابجد وسیط و دیگری را ابجد جامع اکبر می‌خوانند. ابجد وسیط آن است که مجموع حروف را بترتیب اعداد حساب کنند پس مجموع ۲۸ عدد شود بدین طریق که ی ۱۰ و ک ۱۱ و ل ۱۲ حساب می‌شود تا غ که ۲۸ می‌شود و ازین زیاد تر نشود در صورتیکه در ابجد جامع اکبر هر حرفی را در هر مرتبه که هست از مراتب الوف گیرند یعنی الف هزار و ب دو هزار و ی ده هزار و بیست هزار و همچنین تا غ که هزار هزار می‌شود.^۶

۱ - «کتاب الخزان» - صفحه ۱۹۷ - ۲ - ایضاً، صفحه ۱۸۸ - مقصود از اینکه الف و لام «دل یکدیگر هستند» این است که در الف که سه حرف دارد لام در وسط (دل) واقع است و در «لام» که آن هم سه حرف دارد الف در میان (دل) واقع گردیده است. ۳ - ایضاً صفحه ۳۰۷. ۴ - «الخزان» صفحه ۱۹۱. باید دانست که اقسام خطوط و اقلام در «تحفه حکیم مؤمن» (۲۹۴) بطور مفصل و مستوفی آورده شده است. ۵ - ایضاً، صفحه ۱۹۱. ۶ - ایضاً صفحه ۱۹۲.

و نیز باید دانست که در عرف اهل اعداد **استنطاق** عبارتست ازین که عدد را تبدیل بحرف نمایند و مثلاً ۱۲۴ را بگویند «دبا» و نوع دیگر آنکه حروف را بلفظ در آورند مثل این که «د» را بگویند الف و «ج» را بگویند جیم و هكذا . ۲

هر حرفی از حروف ابجد را بروزی از روزهای ماه نسبت دادمانند باین ترتیب :
 ا روز اول ماه ، ب - روز دوم ، ج روز سوم ، د روز چهارم و همچنین تا غ که روز بیست و هشتم می شود . ۳

اهل نجوم روزهای هفته را در میان کواکب هفت گانه قسمت کرده اند و همچنین شب های هفته و ساعتهای موجّه هر روز و شبی را و این تقسیم را بیت زیر مشخص می دارد :

هفته ابجد و هوز باب او سرخ دیهل روز دیهل سرخ شب
 «دین بیت «س» در کلمه سرخ علامت شمس است از روز یکشنبه که الف ابجد اشاره بآنست و «د» نشان قمر است از دوشنبه که «ب» ابجد اشاره بآنست و همچنین تا آخر . ۴

از ابجد مشرقی چهارحرف اول تعلق به زحل و چهارحرف دوم تعلق به مشتری دارد و همچنین تا آخر و چهار حرف آخر تعلق به قمر دارد و این قول مشهور است ولی قول دیگر که بعضی آن را اوثق دانسته اند این است که :

ن ، خ ، د ، غین بزحل منسوب است .
 ا ، تا ، م ، ر ، بمریخ .
 ش ، و ، ط ، ظ ، بزهره .
 ج ، ل ، س ، ف ، بقمر .
 ظ ، ق ، ک ، م ، ن ، ب مشتری .
 ح ، ه ، ع ، ی ، بشمس .
 ب ، م ، ن ، ث ، ذ ، بعطارد .

و نیز باید دانست که هر کلمه از کلمات ابجد و هوز را معنایی هست بقرار ذیل (گوینداین معانی سریایی است) :

ابجد یعنی بدان . حطی : نیک فهم کن . هوز : دریاب ، کلمن : نگهدار .
 سفص : فرومگذار . قرشت : دانا باش . نخذ : واقف باش . ضطخ : از پیش بدان .
 اعداد ابجدی را نیز انواع بسیار است . یکی همان که مشهور است که الف یکی است تا غ که هزار می شود . دیگر بحسب تکرار حروف باشد و این اعداد را **اجزاء جفری** خوانند و جمله این عدد از ۲۸ در نگذرد پس الف یکی می شود و غ بیست و هشت و از این قرار مثلاً لفظ «ملك» که بحساب ابجد معمولی ۹۰ می شود بحساب دیگر ۳۶ میشود و در بعضی از احادیث خواندن اسماءالله باین نحو وارد شده است . ۳

گاهی اعداد ابجدی را برعکس حساب می کنند یعنی از حروف غین شروع و بحرف الف پایان میدهند و در این صورت غین مساوی می شود با يك و الف با هزار . ترتیب دیگر آن که حروف ابجد را دو قسم کنند . هر قسمی عبارت می شود از چهارده حرف و حرف اول قسم دوم نظیر حرف اول قسم اول باشد . یعنی مثلاً سین مساوی میشود با الف و عین بابا و همچنین تا غین که مساوی میشود بانون . این حروف را حروف **منگوره** خوانند و این ترتیب موسوم است به «**نظیره ابجدی**» :

در قلم (خط) هندی که واژه آن هارش حکیم است و آن را خط حکماء متقدمین دانسته اند

۲ - د ، ۱۹۳ . ۳ - د ، ۱۹۷ . ۴ - د ، ۲۰۱ - ۲۰۲ .
 ۱ - ایضاً ، صفحه ۲۵۸ . ۲ - د ، ۳۱۶ . ۳ - د ، ۲۲۳ .
 ۳ - ایضاً صفحه ۳۲۲۰ .

ابجد معمولی بدین صورت است : ایقع ، بکر ، جلش، دمت ، هلت ، و سخ ، زغد ، حفص ، ضبط .
 و ابجد مغربی بدین صورت : ایقتش، بکر،جلس ، دمت ، هنت ، و سخ ، زعد ، حفظ ، طضع .
 ابجد هوزرا بطلی که بخط رموزی معروف است نیز می نویسند که در آن خط حتی برای اعراب
 هم علائم و نشان هائی وجود دارد و این خط را نیز بدو صورت نوشته اند .

شعراى ما نیز در باب ابجد و هوز سخنان بسیار گفته اند و عموماً آدم ابجد و هوز خوان را
 آدم خرد فهم و غیر عارف و دانا بعلوم ظاهری و فشری معرفی نموده اند و امروز هم هنوز در عرف
 ایرانیان « طفل ابجد خوان » کسی را میگویند که تازه قدم بمیدان علم و معرفت نهاده است. درین
 جا بچند مثال قناعت می رود .

مطار در « اسرارنامه » فرموده :

« ز سر در ابجد معنی در آموز ز نور شرع شمع دل بر افروز »
 در جای دیگر همان کتاب اشاره بحروف الفبا و کلام «کن» می فرماید :
 « ز کفک و خون بر آرد آدمی را
 ز کاف و نون فلک را و زمی را »

و باز گوید :

« هدین حرفی که آن پیچی ندارد الف بود و الف هیچی ندارد »

« چو خوانی ابجد این کار چندین
 « الف هیچی ز اول آخرش لا
 « اگر سد راه گیری ابجد از سر
 میان هیچ و لائی مانده بر در »
 سنائی در ملامت قشربان ظاهر بین فرموده و چنانست که گوئی کسانی مانند پیروان مذهب
 حروفیه را قبل از وقوع در نظر داشته است .

« عجب نبود گر از فرقان نصیبت نیست جز حرفی

که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نا بینا »
 در مثنوی مولوی نیز می خوانیم :

ابجد و هوز چه فاش است و پدید
 بر همه طفلان و معنی بس بعید
 از متقدمین گذشته در عصر خودمان هم ادیب المالك فراهانی دارد :

« ای ادبا تا بکی معانی بی اصل
 می بتراشید ابجد و کلین را »
 « ای شعرا چند هشته درطبق فکر
 لیموی پستان یار و سیب ذفن را »

در ادبیات فارسی دامنه ماده تاریخ و لغز و معما که بر اساس حروف و حساب جمل یعنی ابجد و هنوز
 نهاده شده است . بقدری وسیع است که می توان با جمع آوری آنها مجلاتی بوجود آورد و حتی در کتابهای
 تاریخ ما نمونه های بسیاری از آن دیده میشود چنانکه مثلاً میخوانیم که قتل الخ بیک در سنه ۸۵۳
 بدست عباس نامی واقع گردید که پدرش را الخ بیک بقتل رسانده بود و عباس بحساب ابجد همان ۸۵۳
 می شود و از قضا پسر الخ بیک میرزا عبداللطیف هم بدست با با حسین نامی در سنه ۸۵۴ بقتل رسید
 و با با حسین هم باز بحساب ابجد ۸۵۴ می شود و امثال این قضیه در کتاب های تاریخ ما بسیار است.
 بقیه دارد